

یک قرن زندگی در یک قدمی مرگ

یزدان منصوریان*

مرد صد ساله‌ای که از پنجره فرار کرد و ناپدید شد. یوناس یوناسن. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: نیلوفر، ۱۳۹۳. ۲۷۷ ص. ۱۷۰۰۰ ریال.

پیش در آمد

مدتی پیش که رفته بودم آرایشگاه، آقای آرایشگر حین اصلاح سرم گفت: موهایت بیش از آن چه چهره‌ات نشان می‌دهد سفید شده، احتمالاً باید ارثی باشد. در پاسخ گفتم شاید هم به این دلیل است که زندگی را خیلی جدی گرفته‌ام، اما گویا زندگی مرا چندان جدی نگرفته، در نتیجه برف پیری زودتر از فصلش بر سرم باریده است. او هم خندید و گفت عیبی ندارد، خدا سلامتی بدهد و در سکوت به کارش ادامه داد. چند دقیقه‌ای گذشت، گویا تصور کرده بود که از این اظهار نظرش دلخور شدم و خواست دلجویی کند. لبخندی زد و با لحنی همدلانه گفت: غصه نخور هر چند موهایت زودتر سفید شده، اما در عوض شبیه آدم‌های تحصیلکرده شدی! من هم با خوشحالی گفتم: خدا را شکر، اگر تحصیلکرده نشدم، دست کم شبیه آن‌ها شدم! باید از این موهای سفید ممنون باشم که این اعتبار را به من بخشیده‌اند.

از آن روز که گاه به پاسخی که به پرسش نخست آقای آرایشگر دادم فکر می‌کنم و با خود می‌گویم، نکند بیش از آن چه لازم است این زندگی گذرا و ناپایدار را جدی گرفته‌ام. به راستی سهم کوشش و جدیت من در مقایسه با حادثه‌های پیش‌بینی نشده در سرنوشت چه میزان است؟ دنیایی که در آن زندگی می‌کنم چقدر جدی است و چقدر می‌تواند طنز آلود باشد؟ سهم هر یک از ما در ساختن این سرنوشت چیست و چقدر تأثیر زنجیروار حوادث تصادفی دنیای ما را شکل می‌دهد؟ در همین حال و هوا بودم که بارمان مرد صد ساله‌ای که از پنجره فرار کرد و ناپدید شد^۱ مواجه شدم. خواندن این کتاب برای من که زندگی را زیادی جدی گرفته‌ام فرصتی بود که کمی به ذهنم مرخصی بدهم و بفهمم که روزگار - حداقل در دنیای خیالی رمان که خیلی هم از واقعیت دور نیست - چگونه می‌تواند سرشار از طنزی بی‌پایان باشد و چگونه رخدادهای کوچک می‌توانند حوادث بزرگ را رقم بزنند.

درباره نویسنده

یوناس یوناسن^۲ متولد ۱۹۶۱ در جنوب سوئد است. سال‌ها روزنامه‌نگار بوده و مدتی نیز به کار مشاوره رسانه‌ای و تهیه‌کنندگی تلویزیون پرداخته است. رمان نویسی را در آستانه پنجاه‌سالگی شروع کرده

و کتاب حاضر - که نخستین رمان اوست - در سال ۲۰۱۰ منتشر شده است. اما همین نخستین اثر در مدتی کوتاه با موفقیتی باورنکردنی مواجه می‌شود. ابتدا در سال ۲۰۱۰ در سوئد رکورد پر فروش‌ترین کتاب را به خود اختصاص می‌دهد. فقط در دو سال سه میلیون نسخه آن در دنیا به فروش می‌رسد. سپس ترجمه‌های آن در ۳۵ کشور منتشر می‌شود. بر اساس آمار سایت نویسنده، تا امروز فروش این کتاب از مرز شش میلیون نسخه گذشته است.

دو ترجمه فارسی از کتاب مرد صد ساله‌ای که از پنجره فرار کرد و ناپدید شد تقریباً هم‌زمان به بازار آمده است. انتشارات به‌نگار ترجمه خانم شادی حامدی را منتشر کرده و انتشارات نیلوفر ترجمه خانم فرزانه



طاهری را در اختیار مشتاقان ادبیات قرار داده است. من ترجمه خانم طاهری را خوانده‌ام. کاش فرصتی بود ترجمه دیگر را نیز مرور می‌کردم تا بتوانم کیفیت این دو را مقایسه کنم. هر چند شاید بهتر باشد این داوری را به متخصصان حوزه ترجمه بسپارم و در این زمینه قضاوتی نکنم.

درباره کتاب

نمی‌دانم درباره این اثر چه بنویسم که هم چشم‌اندازی از متن باشد و هم داستان را الودهد که جذابیتش را برای کسانی که هنوز آن را نخوانده‌اند، از بین نبرد. اگر بخواهم تصویری کلی از داستان ترسیم کنم باید بگویم محتوا با عنوان بسیار سازگار است. درباره

پیرمرد صدساله‌ای به نام آلن کارلسن^۳ است که روز تولد صدسالگی‌اش از پنجره اتاقی در آسایشگاه سالمندان می‌گریزد و به روند «عادی» زندگی خویش باز می‌گردد. اما زندگی او با آن چه من و شما از «عادی و معمولی» در نظر داریم متفاوت است. او عمری را - که برابر یک قرن است - به شکلی عجیب گذرانده، ولی خیلی هم تصور نکرده که زندگی‌اش نامتعارف است. داستان زندگی او قصه جدی بودن شوخی زندگی است! هر رخداد غیرعادی در این داستان خیلی معمولی روایت می‌شود. گویی حوادث روزگار انسجامی ندارند و همه چیز نتیجه تصادف‌های پی‌درپی است، هر چند ردپایی از نظم نامرئی نیز در این میان یافت می‌شود.

آلن به عنوان شخصیت اصلی داستان زندگی پرماجری دارد، اما آدم ماجراجویی نیست. اغلب ناخواسته در گیر ماجراها می‌شود. اما هیچ‌یک او را نه چندان به وجد می‌آورد، نه خیلی به وحشت می‌اندازد. آلن در عین حال که ساده لوح به نظر می‌رسد، می‌تواند بسیار خطرناک باشد. هر چند خطرناک بودنش بیش از آن که ریشه در بد ذاتی داشته باشد، اغلب نتیجه نوعی دفاع شخصی است! حوادث نیز چنان به سرعت و به گونه‌ای زنجیروار اتفاق می‌افتد که خواننده فرصت قضاوت درباره آلن را از دست می‌دهد. اصلاً این که آلن چه جور آدمی است، موضوعی نیست که کتاب قصد بیانش را داشته باشد. حتی این که چه نقشه‌ای در سر دارد نیز محور بحث نیست. بلکه آن چه سر راهش قرار می‌گیرد و چگونگی مواجهه او با آن مهم است که مثل نخ نامرئی بخش‌های پراکنده را به هم وصل می‌کند. با این حال، اگر بخواهیم بدانیم آلن چه جور آدمی است، می‌توان گفت به نحو لاعلاجی غیرسیاسی، به شدت واقع‌گرا و به نحو دیوانه‌کننده‌ای خونسرد است. هیچ فاجعه‌ای نمی‌تواند او را متأثر کند و هیچ خبر خوبی او را بی‌اندازه خوشحال نمی‌کند. با سرنوشت سر جنگ ندارد. بسیار قانع است. برای سه وعده غذا در روز و جرعه‌ای از آن تلخ‌وش که صوفی ام‌الخبائشش خواند، حاضر است هر کار دشواری انجام دهد. تکلیفش با خودش و دنیا روشن است. ضمناً به شدت هم خوش‌شانس است. تا جایی که خودش اعتراف می‌کند «این همه خوش اقبالی دیگر شورش را در آورده است» (ص ۲۵۳). در جریان حوادثی که برایش رخ می‌دهند، آدم‌های دور و برش گاه به دلایل واهی و البته گاه به دلایلی منطقی (!) می‌میرند و او همیشه با اقبال که نمی‌داند از کجایم آید زنده می‌ماند. نجات او از بحران‌های بزرگ بارها به شیوه‌های مختلف تکرار می‌شود. در نتیجه آلن صد سال در یک قدمی مرگ زندگی می‌کند. به رغم تمام رنجی که در این مسیر پرفراز و نشیب می‌کشد، اندوهی به دل راه نمی‌دهد. استاد زیستن در زمان حال است. بی‌آن که فرصت طلب باشد، از فرصت‌هایی که روزگار سر راهش قرار می‌دهد به بهترین شکل استفاده می‌کند.

نه افسوس‌سوی از گذشته دارد و نه هراسی از آینده. به دلیل مواجهه روزمره با مرگ، از آن نه می‌ترسد و نه می‌گریزد. هر چند به استقبال مرگ هم نمی‌رود و برای استمرار زندگی می‌کوشد. اما آن قدر به دفعات مرگ را از نزدیک دیده است که چیزی به اسم وحشت از مرگ برایش معنا و مفهومی ندارد.

پس از فرار آلن از آسایشگاه سالمندان، داستان در دو بخش موازی پیش می‌رود. یکی اتفاق‌های عجیب و غریبی است که پس از این فرار رخ می‌دهد و دیگری داستان پرماجرای یک قرن زندگی پیش از آن است، از سال ۱۹۰۵ تا ۲۰۰۵. آلن شاهد عینی بسیاری از رخداد‌های بزرگ قرن بیستم بوده و به نوعی تاریخی از حوادث این قرن را نیز روایت می‌کند.

داستان با تضادهای جالبی همراه است. به این معنا که همه چیز در عین حال که خیلی بعید است، اما باورش هم خیلی دشوار نیست. در نتیجه خواننده خود را در فضایی خیالی و در عین حال واقعی می‌یابد. حوادث قرن بیستم نیز در پس‌زمینه داستان جاری است و آلن بارها در بزرگ‌ترین حادثه‌های این قرن مشارکتی سرنوشت‌ساز دارد. خواننده نه می‌تواند بی‌درد که دنیا به این شکل که نویسنده ترسیم می‌کند، الکی و بی‌بنیاد است و نه می‌تواند منکر آن شود. این گرفتاری میان پذیرش و رد رخدادها بر جذابیت متن می‌افزاید. همه چیز در داستان بعید، ولی ممکن به نظر می‌رسد. ترسیم این دنیایی که میان خیال و واقعیت در تردد است خواننده را به دنیایی می‌برد که آلن در آن به یمن اقبال حیرت‌آورش دور دنیا چرخیده و با بالاترین مقامات سیاسی کشورها ملاقات کرده و از مهلکه جنگ‌های ویرانگر نجات یافته است.

اصل ترغیب در این رمان به خوبی رعایت شده است. زیرا خواننده خیلی زود با وسوسه‌های مقاومت‌ناپذیر به دام می‌افتد، زیرا می‌خواهد بداند این پیر مرد صدساله چرا از آسایشگاه سالمندان می‌گریزد و چه سرنوشتی در انتظارش است. حتی نوعی همذات‌پنداری در وجودش هم شکل می‌گیرد که اگر صد سال زنده بمانم، آیا ممکن است روز جشن تولد صدسالگی خیال ماجراجویی به سرم بزنم؟ اگر پاسخ مثبت است، ماجراجویی یک آدم صدساله چگونه است؟ بنابراین، خواننده با پیر مرد گریز پای قصه همراه می‌شود. نویسنده هم که می‌داند نقشه‌اش گرفته و خواننده را به دام انداخته، او را ناامید نمی‌کند و در همان صفحات نخست با شرح اولین خلافکاری خون‌سردانه پیر مرد که دزدیدن چمدان جوانی در ایستگاه اتوبوس است، به روایت خود رنگی پلیسی می‌بخشد. زیرا می‌خواهد یادآوری کند که قهرمان داستان هر چند کهنسال است، اما به هیچ وجه شباهتی به هم سن و سال‌های خودش ندارد. نه اهل پرهیز غذایی است، نه چندان خود را به قوانین عرف پایبند می‌داند. سری پر شور و دلی بی‌غم دارد.

در پی ناپدید شدن آلن همه در جست‌وجوی باند تبهکاری هستند که پیر مرد بیچاره را دزدیده است و هیچ کس به فکرش هم خطور نمی‌کند که تبهکار اصلی خود پیر مرد بیچاره است. خطا در قضاوت در سراسر داستان مثل یک ریسمان محکم تمام رخدادها را به هم پیوند می‌دهد. وای که آدم‌های این داستان - درست مثل آدم‌های واقعی - چقدر مستعد خطا در داوری هستند. اساساً سراسر این رمان آکنده از سوءتفاهم‌های پی‌در پی است. واقعیت پشت پرده‌ای از ابهام و در فضایی مه‌آلود پنهان است. اما بجز خواننده و شخصیت اصلی بقیه آدم‌های داستان نمی‌دانند که واقعیت آن چیزی نیست که آنان تصور می‌کنند. همه قربانی قضاوت‌های شتابزده و ساده‌لوحانه خود هستند.

در نتیجه ماجراها متفاوت با آن چه در واقع است نمایان می‌شود. مثلاً در بخش مربوط به پس از فرار از پنجره اتاقی در آسایشگاه، جمیع شواهد به شکلی کنار هم چیده شده که پلیس، افکار عمومی و باند تبهکاران را دچار اشتباهی بزرگ می‌سازد. آنان به نحو ویرانگری در سرگردانی به سر می‌برند. در این میان پیر مرد و همراهانش - که همگی تضادفا با او همراه شده‌اند - می‌دانند کجا می‌روند. ضمن آن که سن و سال آلن که آغازگر قصه است برای افکار عمومی جالب است و مردم کنجکاوند ببینند فرجام این قصه چه می‌شود. نکته جالب دیگر داستان این است که نشان می‌دهد اگر آدم یک کار را خوب و حرفه‌ای بلد باشد، زندگی او به کمک همین یک مهارت می‌تواند متحول شود. آلن در کار با مواد محترقه و منفجره بسیار وارد است و همین مهارت چقدر برایش مفید است. اصلاً کل ماجراهای کتاب به نوعی متأثر از همین تنها مهارتی است که او خوب بلد است. این مهارت یا در شروع، یا در میانه، یا در پایان هر ماجرا نقشی کلیدی ایفا می‌کند. به نحوی که اگر آلن در کار با مواد محترقه استاد نبود، یا اصلاً این رمان خلق نمی‌شد، یا اگر می‌شد از بنیاد متفاوت بود. در کنار جذابیت داستان، در سراسر کتاب نویسنده جمله‌های کلیدی خود را در قالب گزاره‌هایی ساده در بخش‌های مختلف متن پراکنده است. جمله‌های کوتاهی که هر یک بیانگر واقعیتی غیر قابل انکار است. آلن هم شیوه تصمیم‌گیری خود را در هر موقعیت خطیری، معمولاً بر اساس همین گزاره‌های ساده که به تجربه آموخته بود بنا نهاده است: انتقام چیز خوبی نیست (ص ۶۷)؛ تعقیب کسی که می‌داند به کجا می‌رود، آسان‌تر است (ص ۹۶)؛ دستیاران دون‌پایه حتی برای سبزی‌ترین پروژه‌ها لازمند (ص ۱۰۲)؛ رهبری یک ملت زمانی آسان‌تر است که آن ملت پشت آدم باشند (ص ۱۲۶)؛ گاهی حتی یک مرغ کور هم یک دانه ذرت را روی زمین پیدا می‌کند (ص ۱۲۶)؛ اگر قرار است غذایی خیلی خوشمزه بشود، نخواهید بازرس بهداشت وقت درست کردن غذا بالای سر تان باشد (ص ۲۲۵)؛ بعضی وقت‌ها دهان آدم انکار راه خود

را می‌رود، در حالی که مغز بی‌حکمت ایستاده است (ص ۲۲۶)؛ بی‌گناهی ممکن است معانی متفاوتی به خود بگیرد، بستگی به این دارد که چه زاویه‌ای برای نگاه کردن اتخاذ کنید (ص ۲۲۷)؛ کدام خوشی است که تا ابد دوام بیاورد؟ (ص ۲۴۸).

سخن پایانی

رمان حاضر اثری جذاب و خلاقانه است. از حیث رخدادها و نیز چگونگی روایت بسیار منسجم نوشته شده است. وصل کردن این همه اتفاق عجیب و غریب به نحوی که گسسته و پراکنده به نظر نرسد هنری است که نویسنده به نمایش گذاشته است. از سوی دیگر، شما در این اثر با شخصیتی خارق‌العاده مواجه‌اید. شما آدمی که زندگی را خیلی آسان گرفته و هرگز هم از این سهل‌گیری ضرر نکرده است. هر چند ناخواسته به خیلی‌ها ضرر رسانده، اما چون هیچ وقت قصد و نیت آزار دیگران را نداشته، خودش را هم سرزنش نمی‌کند. کارهای بدی از پیر مرد قصه سر می‌زند، اما خواننده از او بدش نمی‌آید.

نویسنده در این اثر آشکارا می‌خواهد بگوید زندگی سخت ساده است؛ از برادر پس پیچیدگی جریان جدی حوادث، سادگی غیر قابل انکاری نهفته است. سادگی خاصی که در بیشتر موارد ابلهانه به نظر می‌رسد. اما برآیند رخداد‌های کوچک به ظاهر کم‌اهمیت جهان را به جایی پیچیده تبدیل کرده است. نویسنده برای طنز زندگی مرزی نمی‌شناسد و نشان می‌دهد حتی در عرصه سیاست بین‌المللی نیز همین قاعده حاکم است. در نتیجه سیاستمداران با همه سیاستی که دارند به شدت در معرض داوری‌های شتابزده و سطحی هستند. آنان هم درست مثل آدم‌های عادی - و حتی گاهی بیشتر از آنان - در معرض خطاهای بزرگ در تصمیم‌گیری هستند. با این تفاوت که هر خطای آنان می‌تواند سرنوشت هزاران و گاه میلیون‌ها انسان را به نحو جبران‌ناپذیری دگرگون سازد.

در مجموع رمان حاضر اثری سرگرم‌کننده، تا حدودی تاریخی و بسیار آموزنده است. مصداق موفقیت از مطالعه مفرح همراه با یادگیری نکته‌های سودمند محسوب می‌شود. ضمناً می‌تواند متن مناسبی برای اقتباس سینمایی باشد که گویا فیلمی بر اساس آن ساخته شده و تا چند ماه دیگر ساخت آن به پایان می‌رسد و آماده نمایش است. مشتاقانه در انتظار تماشای این فیلم هستیم و امیدوارم به اندازه متن کتاب مفرح و طنزآمیز باشد.

* دانشیار دانشگاه خوارزمی (mansoruian@khu.ac.ir)

1. The Hundred-Year-Old Man Who Climbed Out the Window and Disappeared
2. Jonas Jonasson (<http://jonasjonasson.com/>)
3. Allan Karlsson
4. Paradox